

# تأملی در ترجمه‌های نو از «قرآن کریم»

محمدعلی سلطانی

علوم و عقول بیرونی که همواره در حال تغییر و تحول و نقض ماسبق اند، نتیجه‌ای جز تضاد و اختلاف ندارند و بدین جهت استفاده از این عوامل، این کتاب روشن و متین الهی را مجمع تناقضات و تضادهایی وانمود کرده است.

چنین خواسته‌ای را در مقام عمل و کاربرد به منصف ظهور رساندن چندان آسان نمی‌نماید و بلکه می‌توان گفت: چنین توفیقی دست کسی را نمی‌گیرد، زیرا هیچ انسانی نمی‌تواند شخصیتی مستقل از آموخته‌ها و دانش‌هایش داشته باشد و آنچه از نوک قلم و یا زبانش تراوش می‌کند، چیزی جز اندوخته‌های ذهنی و پس‌زمینه‌های فکری وی نیست و ذهن خالی هیچ مفهوم قابل‌تصور و یا قابل‌دفاع ندارد. بنابراین چنان سخنانی را از هر کس و در هر موقعیتی باید تعدیل شده فهمید. در ترجمه آقای صادقی تهرانی هم تأثیر داده‌های گوناگون از دانش‌های مختلف دینی و غیردینی را به وفور می‌توان دید و اثبات این امر تلاش زیادی نمی‌خواهد و با تورق می‌توان نمونه‌هایی از آن را یافت: در ذیل آیه ۴۴ از سوره هود چنین توضیح داده شده است:

«۱. کوه جودی همان کوه آرات در نخبجوان ارمنستان است، چنان که لوحه‌ای از آن به زبان آرامی چندی پیش به دست آمده که نام‌های پنج معصوم محمدی (ص) در آن نوشته شده، چنان که در سوره حاقه - و در تفسیر الفرقان عربی و تفسیر فارسی ترجمان آمده است - تبیین شده است.»

به یمن روی کرد دانشوران و اهل فضل و دانش و مفسران به قرآن و به ویژه به ترجمه آن به زبان فارسی در دهه‌های اخیر، اکنون شمار زیادی قرآن مترجم به زبان فارسی در دسترس علاقه‌مندان به این کتاب آسمانی است. در گذشته با توجه به محدودیت و انگشت‌شماری ترجمه‌ها چندان زمینه‌گزینش و یا نقد و بررسی وجود نداشت، اما امروزه چندان زمینه‌ای پیدا شده و مترجمان در راستای زیباتر و درست‌تر ارائه کردن ترجمه قرآن به زبان فارسی رقابت می‌کنند و تلاش می‌کنند از ظرفیت موجود زبان فارسی بیشترین بهره را برای نیک ارائه کردن قرآن ببرند. از جمله ترجمه‌های جدیدی که در مقیاس محدود نشر یافته است، ترجمه مفسر صاحب نظر و فقیه، دکتر محمد صادق تهرانی است. مترجم پیش از ارائه چنین ترجمه‌ای سال‌ها به تفسیر قرآن پرداخته و تفسیر دراز دامنی در سی جلد به زبان عربی ارائه کرده است و نیز تفسیر مختصری با عنوان «البلاغ» در یک جلد به زبان عربی و نیز تفسیری موضوعی در سی جلد تنظیم کرده است. وی افزون بر آن در مباحث کلامی و به ویژه در قلمرو مقایسه ادیان آثاری به جای گذاشته و با ارائه رساله عملیه ویژه دیدگاه‌های فقهی و اجتهادی خود را برای مقلدانش بیان داشته است. این توضیح‌ها از آن روی بود تا یادآور شویم که در این ترجمه با فردی روبه‌رو هستیم که در قلمروهای گوناگون علوم دینی صاحب نظر است و بدیهی است این دانش‌ها در ساختار فکری او تأثیر لازم را گذاشته باشد و در ترجمه قرآن نمود پیدا کند، گرچه وی در مؤخره‌ای که بر ترجمه خویش از قرآن نوشته چنین آورده است:

قرآن باید به گونه‌ای شایسته با کمال باریک‌بینی و حقیقت‌نگری و بدون پیش‌فرض‌ها و انتظارات تحمیلی تنها بر مبنای قرآن و با استفاده از ابزارها و لغت‌ها و یافته‌های درونی آیات آن و بدون در نظر گرفتن عوامل بیرونی و آراء و اقوال و نظرات تحمیلی این و آن تفسیر شود... این ابزارها و

و مترجم محترم تحت تأثیر همین خبر و یا به تعبیر دقیق‌تر شایعه که گویا در یکی از روزنامه‌ها نوشته شده بود، توضیح فوق را آورده و در متن ترجمه، پیش از واژه «جودی» از کلمه «کوه» بهره گرفته است. در حالی که مقصود از «جودی» به طور دقیق معلوم نیست و بهتر بود همانند دیگر مترجمان واژه «جودی» بدون هرگونه افزودنی در قبل و بعد می‌آورد. این توضیح و ترجمه چیزی جز بازتاب زمینه‌ها و داده‌های ذهنی در ترجمه نیست. بنابراین خالی ساختن ذهن از داده‌های غیر قرآنی در ترجمه و یا تفسیر قرآن تقریباً غیر ممکن است و شاید همین امر نیازمندی به ترجمه قرآن در دوره‌های گوناگون را توجیه می‌کند و به طور حتم آگاهی‌ها و اطلاعات جدید بشری در فهم بهتر قرآن مؤثر است و این امر به هیچ عنوان تفسیر به رأی نمی‌باشد. زیرا در تفسیر به رأی نوعی لحاظ سودمندی و بهره‌گیری شخصی نهفته است و به تعبیر دیگر هوس و یا سودجویی مفسر در آن دخالت دارد و چنین کاری مورد نهدی قرار گرفته است و رأی منفی شامل خردورزی در فهم قرآن نیست، زیرا اگر رأی به مفهوم خردورزی فردی و یا جمعی را در تفسیر قرآن کنار بگذاریم؛ تفسیر و یا ترجمه آن محال است؛ زیرا ابزار فهم و درک انسانی جز مجموعه‌ای از پس زمینه‌های علمی و آگاهی‌های پیشین و به کارگیری خرد، چیز دیگری نیست. در حال تغییر و تحول و نقض ماسبق بودن ابزارها و علوم و عقول هم هیچ مشکلی را ایجاد نمی‌کند، زیرا آن چه با به کارگیری این ابزار و علوم و عقل به دست می‌آید، برای جامعه‌ای که با بهره‌گیری از آن‌ها چنان مفاهیمی را به دست آوردند، تا زمانی که تغییر و تحول حاصل شده حجت هستند و پس تغییر و تحول نظریه و فهم جدید حجت می‌باشد و این سیره عقلایی بشری در طول تاریخ انسان در هر زمینه‌ای است و جز این امکان ندارد و زندگی‌ها مختل می‌گردد. بنابراین نباید از به کارگیری دانش و فهم بشری و اندوخته‌های علمی انسان در فهم و درک کلام خدا و اهمه‌ای داشت.

بلکه باید گفت هیچ مترجم یا مفسری غیر از این انجام نمی‌دهد و حتی افرادی که می‌پندارند قرآن را با قرآن تفسیر یا ترجمه می‌کنند، جز از رهگذر به کارگیری دانش و داده‌های بشری چنین کاری را انجام نمی‌دهند، با این مقدمه نسبتاً طولانی، اکنون به بررسی ترجمه آقای دکتر صادقی می‌پردازیم: در این بررسی از آغاز ترجمه قرآن به مقداری که فرصت و مجال دست داد، نقد و بررسی کرده و ادامه آن را به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم؛ زیرا بر این باور هستیم که اگر این ترجمه مورد نقد کامل قرار گیرد و اصلاحات لازم در آن انجام گیرد، ترجمه‌ای خوب و قابل استفاده خواهد بود.

۱. مترجم محترم بسم الله الرحمن الرحيم را چنین معنا کرده است: «به نام خدای رحمتگر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان» و در توضیح آن در پاورقی گفته: رحمان بخشنده نیست، زیرا عربی آن «وهاب» است، بلکه «رحمن» رحمت‌عام الهی بر کل آفریدگان است. همچنین «رحیم» مهربان نیست که ترجمه «عطوف» می‌باشد، بلکه «رحیم» رحمتگری خاص الهی و ویژگی‌هایی برگزیده چون حضرت محمد و معصومان محمد(ع) نسبت به دیگر آفریدگان و در مرحله بعد هر موجود برتر نسبت به موجود پایین‌تر از خود، رحمت رحیمی خدا را داراست» [ص ۱] این که واژه وهاب معنای بخشنده می‌دهد و «عطوف» معنای مهربان، نمی‌تواند نافی معنای بخشندگی از واژه رحمان و مهربانی از واژه رحیم باشد؛ زیرا وجود چند واژه برای یک معنا در بسیاری از زبان‌ها و به ویژه زبان عربی شایع است و مقوله « مترادف» که در ادبیات زبان‌های گوناگون مورد بحث قرار می‌گیرد، ناظر بر همین معناست. بنابراین برای فهم درست یک واژه باید به معنا و کاربرد آن در زبان مورد نظر رجوع کرد و از طریق اثبات آن معنا برای واژه دیگر نمی‌توان به نفی آن معنا از واژه مورد نظر رسید. البته این را قبول داریم که پاره‌ای از زبان‌شناسان به وجود مترادف به مفهوم دقیق کلمه باور ندارند و در بین مفاهیم واژگان مترادف تفاوت‌های ظریفی می‌بینند، اما این قبیل دیدگاه‌ها نقشی در اصل مدعا ندارد. افزون بر مطلب فوق در تعبیر «رحمتگر بر آفریدگان و رحمت‌گر بر ویژگان» واژه رحمت ترجمه نشده است بلکه متعلق رحمت‌های دوگانه مشخص شده است، اما اینکه رحمت چیست و چه مفهومی در آن لحاظ شده است، مورد غفلت قرار گرفته است. این رحمتگری خداوند در چه چیزی نمود یافته است؟ در گذشت؟ بخشش؟ مال و مکتب دادن؟ مهر و ورزیدن؟ قدرت دادن؟ امور معنوی و یا چیز دیگر؟ آنچه ابهام دارد مفهوم فاعلی واژگان رحمان و رحیم نیست که با افزودن «گر» فاعل ساز فارسی مشکل حل شود و یا متعلق رحمان و رحیم نیست تا یکی را بر عموم و دیگری را بر خاص حمل کنیم، اینها در مقام تفسیر قابل بحث است. آنچه ابهام دارد این است که این خدای رحمت‌گر بر عام و خاص چه کاری انجام

«این همان کتاب است (که) در (حقانیت) آن هیچ شک مستندی نیست و رهنمودی است برای تقوایبشگان» و چه تقیید شک به «مستند» چندان روشن نیست و در آیه واژه ای نیست که از آن «مستند» فهمیده شود. اگر این واژه جنبه توضیحی دارد، باید در داخل کروه قرار گیرد.

البته همینجا یادآوری می شود که ویراستار محترم بر خلاف عرف مورد پذیرش در بخش های توضیحی که سخن مترجم است و نه متن قرآن به جای بهره گیری از کروه از پرائز بهره گرفته است که درست نمی باشد.

۴. در ترجمه آیه ۱۱ همین سوره چنین می خوانیم: «و هنگامی که بر ایشان گفته شود: در زمین فساد مکنید، گویند: تنها ما اصلاح کنندگانیم. آنچه ذیل این ترجمه به آن دلالت دارد، انحصار اصلاح گری در کار آنها است و نفی اصلاح گری از دیگران می باشد. در حالی که آیه در صدد ادعای انحصار اصلاح گری در آنها نیست، بلکه ادعای انحصار کارشان در اصلاح گری است و از اینکه دیگران هم کار اصلاح گری می کنند و یا نمی کنند، ساکت است. به نظر می رسد در این ترجمه باید جای ضمیر و قید انحصار جابه جا شود و چنین اصلاح گردد: ما تنها اصلاح کنندگانیم.

۵. در ترجمه آیه پانزده همین سوره چنین می خوانیم: «خدا آنان را مسخره می کند، و ایشان را در (زرفای) طغیانشان (هم چنان) سرگردان (از این سو به آن سو) می کشاند». مترجمان دیگر «مد» را در آیه به فرصت زندگی گرفته اند و یکی از معانی «مد» هم فرصت دادن است و ظاهراً در اینجا همین معنا مناسب تر است و اگر چنین می شد، نیازی به آن همه افزودنی ها در داخل پرائز برای ایجاد ربط بین مفردات آیه نبود.

۶. در ترجمه آیه بیست و سوم از همین سوره چنین می خوانیم: «و اگر از آنچه بر بنده (ویژه) مان به تدریج نازل کردیم در (زرفای) شکی مستند بوده اید پس - اگر (از) راستان (در گفتار و کردار) بوده اید - سوره ای از (شخصی) همانندش [: این بنده ما] و از (کتابی) همانندش [: این کتاب] بیایید؛ و گواهان خود را (هم) - از غیر خدا - فراخوانید.» و در پاورقی چنین توضیح داده شده است:

ضمیر در مثله هم به پیامبر و هم به قرآن برمی گردد که اگر شکاکان تردیدی در این دو دارند، از مانند حضرتش که هرگز درسی نخوانده و از مانند قرآن، از دیگر کتاب های وحیانی بیاورند، تا معلوم گردد که این دو برتر از دیگر وحی ها و پیامبرانند. بنابراین ترجمه و توضیح آن ظاهراً باید خطاب قرآن به اهل کتاب باشد که کتابی و وحی را قبول دارند و قرآن از آنان خواسته

می دهد که ما از آن کار با واژگان «رحمان» و «رحیم» تعبیر می کنیم؟ مرحوم صدوق در کتاب «التوحید» این دو واژه را چنین توضیح داده است:

«الرحمان» معنای آن گسترده رحمت بودن بر بندگانش است که با روزی دهی و انعام بر آنها رحمتش را شامل حالشان می کند. «(التوحید، ص ۱۹۷ چاپ جامعه مدرسین)

«الرحیم» معنایش این است که او به مؤمنین رحیم است و آنان را به رحمت خویش در فرجام کارشان ویژه ساخته است، چنان که خداوند فرموده: «و به مؤمنان رحیم بود» و رحمان و رحیم دو نامی هستند که از «الرحمة» مشتق می باشند و بر وزن ندمان و ندیم هستند و معنای «الرحمة» نعمت است و راحم نعمت دهنده است. چنان که خداوند - عزوجل - به پیامبرش فرموده: «و ما تو را جز به عنوان رحمت برای جهانیان نفرستادیم» یعنی به عنوان نعمت بر آنان و به قرآن گفته می شود: هدایت و رحمت است. و به باران «رحمة» گفته می شود به معنای نعمت و معنای رحمت «دلسوزی» نیست، چون دلسوزی از خداوند - عزوجل - منتفی است و شخص رقیب القلب را از آن جهت رحیم گفته اند که از وی نعمت بسیار بروز می کند. «(همان، ص ۱۹۸)

همان گونه که ملاحظه می شود مرحوم صدوق در عین حال که متعلق رحمان و رحیم را بیان کرده از معنای اصلی آن هم غفلت نورزیده و گفته است که ریشه این دو واژه که «رحمت» است، به معنای نعمت می باشد و نمونه هایی نیز ارائه کرده است.

۲. در ذیل ترجمه آیه: اهدنا الصراط المستقیم در خصوص وحدت صراط مستقیم و نفی «صراط های مستقیم» که به نظر می رسد ناظر بر بحث های کلامی دهه اخیر است توضیح داده اند. به نظر می رسد این قبیل بحث ها جای خاص خودش را دارد و باید در همان جاها مورد بحث قرار گیرد و آوردن آن در ترجمه قرآن تناسب لازم را ندارد. این ها از همان مباحثی است که با توجه به شرایط روز پیدا شده و عمر خاص خود را دارد و پس از گذشت عمر طبیعی از رده خارج خواهند شد و روا نیست که در ترجمه متون مقدس این بحث های زمانمند را آورد.

۳. آیه دوم سوره بقره را چنین ترجمه کرده است:

که شبیه قرآن از کتاب های دیگر نمونه هایی بیاورند تا با آیه های قرآن سنجیده شود و برتری قرآن روشن گردد. ولی ظاهراً خطاب قرآن به مشرکان و یا مطلق مخاطبان منکر نزول وحی بر پیامبر (ص) هست به نظر می رسد آنچه باعث شده مترجم محترم به این سوی ترجمه کشانده شود و متن ترجمه را از روانی و سلاست بیندازد، مرجع ضمیر در «مثله» است. اگر این ضمیر را به مای موصوله در مآ برمی گرداند- چنان که دیگران چنین کرده اند- چنین معضلی پیش نمی آمد و چنین ترجمه می شد: «و اگر از آنچه بر بنده مان نازل کردیم در شک هستید، سوره ای از قبیل آن [چه نازل کردیم] بیاورید...». در این آیه نیز عبارت «در (ژرفای) شکی مستند بوده اید» به جای «در شک هستید» چندان توجیه روشن ندارد.

۷. از جمله ترجمه های قابل بحث در این ترجمه، آیات مربوط به آفرینش انسان است که از آیه سی ام سوره بقره تا ۳۴ همان سوره است. مترجم محترم این آیات را چنین ترجمه کرده است: «و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من قرار دهنده جانیشینی (از گذشتگان) در زمین می باشم» گفتند: آیا در آن کسی را (جانشین) قرار می دهی که در آن افساد کند و خون ها بریزد؟ حال آن که ما به وسیله ستایشت (تو را از کل نقایص) تنزیه می کنیم، و برایت تقدیس می نمایم. (خدا) فرمود: به راستی من چیزی می دانم که شما نمی دانید.

و (خدا) همه اسم ها را به آدم آموخت. سپس ایشان را برای فرشتگان به نمایش گذاشت. پس فرمود: اگر از راستان بوده اید، از نام های ایشان به من خبری مهم دهید.

گفتند: منزهی تو! ما را دانشی نیست جز آنچه خود به ما آموخته ای. به راستی تویی، تو، بسیار دانای حکیم.

فرمود: ای آدم! ایشان را از اسامی آنان خبری مهم ده. پس چون (آدم) ایشان را از اسامی آنان خبری مهم داد، (خدا) فرمود: آیا برای شما نگفتم که به راستی من غیب (ویژه) آسمان ها و زمین را می دانم؛ و آنچه را آشکار می کنید و آنچه را پنهان داشته اید، می دانم؟

و چون به فرشتگان فرمودیم: به خاطر (شکرانه تعلیم گرفتن از) آدم (برای خدا) سجده کنید، پس (همه) به سجده در افتادند، مگر ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و (هماره) از کافران بود.

به نظر می رسد عبارت «جانیشینی (از گذشتگان)» برای «خلیفه» عبارتی مناسب باشد و با اعتراض فرشتگان هم هماهنگی دارد، زیرا آنان سابقه ذهنی از نوع رفتار انسان گذشته داشته اند و بر پایه همین سابقه ذهنی اعتراض کرده اند و از رفتارهای ناشایست او سخن گفتند. و اگر خلیفه را به جانشین

خدا تعبیر کنیم، این پرسش بی پاسخ می ماند که فرشتگان از کجا از رفتار انسان آفریده نشده خبر داشتند که او را به خون ریزی و افساد در روی زمین متهم سازند؟

مترجم محترم در تحلیل دیدگاه خود، در باورقی چنین آورده است: «اینجا خلیفه بر حسب تحلیل عقلی، ادبی، قرآنی و حدیثی هرگز جانشین خدا نیست، چنان که در ترجمان تفسیری فارسی و «تفسیر الفرقان» عربی به تفصیل آمده است؛ زیرا خدا هرگز جانیشینی ندارد که «لیس کمثله شیء».

در این تحلیل آنچه جای تأمل دارد، احادیثی است که در این خصوص وجود دارد و به حتم مترجم محترم نسبت به آنها پاسخ مناسب در کتب مورد اشاره داده است. اما وجود «جانشین برای خدا» با «لیس کمثله شیء» منافاتی ندارد؛ زیرا جانیشینی شأن اعطایی است و لزومی ندارد که جانشین شبیه کسی باشد که آن را اعطاء می کند. در ترجمه آیات یاد شده مترجم محترم در دو جا از عبارت «خبر مهم» استفاده کرده است. برای خواننده روشن نیست که «از نام های ایشان به من خبری مهم دهید» یا «پس چون (آدم) ایشان را از اسامی آنان خبری مهم داد» یعنی چه؟ واژه «مهم» از کجا آمده و چه معنایی افاده می کند؟ جز این است که عبارت را نامفهوم ساخته است؟ حذف آن چه مشکلی ایجاد می کرد؟

نکته مهم در این ترجمه نفی سجده بر آدم است و اینکه فرشتگان به شکرانه تعلیم آدم به خدا سجده کردند. این ترجمه گرچه اعتراض مشهور سجده بر غیر خدا را پاسخ می دهد، اما با سیاق این آیات و آیات دیگری که به این موضوع می پردازند، هماهنگی ندارد. مترجم تلاش کرده در آن جاها چنین ترجمه ای ارائه دهد، اما در ارائه ترجمه ای روان و قابل قبول توفیق به دست نیاورده است. برای تبیین موضوع به ناچار ترجمه آیتی که در سوره های دیگر به این موضوع پرداخته نقل می کنیم:

«و به راستی شما را به درستی خلق کردیم. سپس به صورتنگری شما پرداختیم. پس از آن به فرشتگان گفتیم: برای (شکرانه) تعلیم (برای من) سجده کنید. پس (همه) سجده کردند، جز ابلیس (که) از سجده کنندگان نبود. (خدا) فرمود: چون تو را به سجده امر کردم، چه چیز تو را باز داشت از اینکه (برای من)

شاید به همین خاطر وی در ترجمه این آیات دیدگاه خویش را به صراحت نیاورده است.

ظاهراً آنچه موجب شده مترجم محترم در ترجمه آیات مربوط به آفرینش انسان و سجده فرشتگان به تکلف گرفتار شوند، حرمت سجده بر غیر خداست و همان گونه که در پاورقی ترجمه آیه ۲۹ سوره حجر آورده از روایات و آیات فهمیده می شود که سجده بر غیر خدا شرک است.

اما رهایی از این پی آمد، محتاج چنان تصرف عمیقی در معنای آیات نبود و آیه ۷۵ سوره ص تا حدود زیادی این مشکل را حل کرده است. از اینکه خداوند به ابلیس می گوید: آیا تکبر ورزیدی و یا از مهتران و برجستگان بودی، می توان فهمید که سجده مزبور سجده عبادی و پرستشی نبود بلکه سجده حرمتی بود که معمولاً کهتران در برابر مهتران انجام می دهند و از استدلال ابلیس هم به خوبی این امر پیداست؛ زیرا ابلیس نمی گوید که او به خاطر خدا نبودن لایق سجده نیست، بلکه می گوید من از او مهتر و برتر هستم و شأن من بالاتر از او است و باید او به من احترام کند و نه من به او. و اگر سجده پرستشی و عبادی بود، برای ابلیس راحت تر بود که با استناد این کار به شرک و حرمت، از آن سربرتابد. از همه اینها گذشته روح عبادت، اطاعت از خداست، وقتی خدا بر کاری از قبیل سجده بر آدم دستور داد، این سجده فرمان بری از خداست و عبادت اوست و قطعاً از حرمت سجده بر غیر خدا خارج و مستثنا می باشد. بنابراین، راه رهایی از مشکل حرمت سجده بر غیر خدا در ترجمه این آیات، چندان مشکل نبود که از ظاهر قرآن دست برداریم و سجده مزبور را به سجده شکر برای تعلیم ترجمه کنیم.

۸. در ترجمه آیه ۳۹ سوره بقره چنین می خوانیم: «و کسانی که کفر ورزیدند و با نشانه های ما (همان ها و ما را) تکذیب کردند، اینان همراهان آتش، (و هم) ایشان در آن ماندگار اند.» در این ترجمه عبارت «با نشانه های ما (همان ها و ما را) تکذیب کردند» مفهوم روشنی ندارد. در آیه تکذیب آیات الهی مطرح است نه آن که به وسیله آیات خدا را تکذیب کردن مطرح باشد. کافران آیات الهی را ابزار تکذیب قرار نمی دادند، بلکه آیه و نشانه الهی بودن این آیات را تکذیب می کردند. گرچه نتیجه آن تکذیب الهی بود، اما آیه تکذیب را به نشانه ها و آیات برگردانده است و در ترجمه هم باید این امر مراعات گردد.

عبارت «همراهان آتش» بودن هم عبارت رسایی نیست؛ زیرا اصحاب همیشه به معنای همراه نیست. آیا تعابیر چون اصحاب العمل، اصحاب الفکر، اصحاب الدین را باید همراهان کار، همراهان فکر و همراهان طلب ترجمه کنیم و یا کارفرمایان،

سجده کنی؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش و او را از گل آفریدی.» (اعراف، آیه ۱۱-۱۲)

«و چون به فرشتگان گفتیم: برای (شکرانه یادگیری از) آدم (خدا را) سجده کنید، پس (همه) سجده کردند، جز ابلیس (که) گفت: آیا برای کسی که در حال گل بودن (او را) آفریدی سجده کنم؟» (اسراء، آیه ۶۱)

«پس هنگامی که آن را درست کردم، و از روح ممتاز (آفریده) خود در آن دمیدم، برای او به سجده در افتید... پس فرشتگان همگان به سجده فرو افتادند، جز ابلیس (که) خودداری کرد که با سجده کنندگان باشد. فرمود: ابلیس! تو را چه شده که با سجده کنندگان نیستی؟ گفت: من (آن کسی) نبوده ام که برای بشری که او را از گل خشک (و) سیاه [لجن] و تغییر یافته و دیرپا آفریده ای، سجده کنم.» (حجر، آیه ۲۹-۳۳)

در ذیل ترجمه این آیات چنین نوشته: این سجده شکر است برای آفرینش آدم که معلم فرشتگان بود و نه اینکه خود آدم مورد سجود باشد و بر حسب آیات و روایاتی سجده-و حتی رکوع- برای غیر خدا شرک آمیز است. [ص ۲۶۳]

تا اینجا مترجم محترم هر جا سخن از آفرینش انسان و سجده فرشتگان در این داستان آمده به سجده شکر برای خداوند ترجمه و تفسیر کرده است، ولی در سوره ص که باز داستان آفرینش، سجده فرشتگان و استکبار شیطان مطرح شده، از این روش پیروی نکرده است. در آنجا می خوانیم: «چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من بی گمان آفریننده بشری از گل هستم. پس هنگامی که درستش کردم و از روح برگزیده (ی آفرینش) ام در او دمیدم سجده کنان برای او (در برابر من) فرو افتید. پس فرشتگان همگان با هم سجده کردند. مگر ابلیس (که) تکبر جست و از کافران بود. فرمود: ای ابلیس! چه چیز تو را مانع شد، برای چیزی که به دو دست (قدرت) خویش آفریدم سجده آوری؟ آیا تکبر نمودی یا از مهتران و برجستگان بوده ای؟ گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی.» (ص، آیه ۷۱-۷۶)

به نظر می رسد آیات سوره ص صریح تر از آن است که دیدگاه آقای دکتر صادقی را در خصوص سجده شکر برتابد.



اندیشوران و بستانکاران ترجمه کنیم؟ به نظر می‌رسد واژه‌هایی چون جهنمیان، اهل آتش و نظایر آن رساتر و گویاتر باشد.

۹. در آیه ۴۵ همین سوره می‌خوانیم: «و با شکیبایی و نماز (در راه خدا) یاری جوئید...». متن آیه چنین است: «واستعینوا بالصبر والصلوة...» که ترجمه روان آن «به شکیبایی و نماز یاری جوئید...» است. در این ترجمه مشخص است که انسان از چه چیزی یاری می‌جوئید، ولی در ترجمه آقای صادق مشخص نیست که با شکیبایی و نماز از کی باید یاری جست؟

۱۰. در ترجمه آیه ۴۹ از همان سوره می‌خوانیم: «و چون شمارا از (چنگ) فرعونیان رهانیدیم؛ حال آنکه شمارا شکنجه‌ای بد می‌کردند: پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانتان را زنده می‌گذاشتند و از آنان سلب حیا می‌کردند...».

در این آیه عبارت «ویستحیون نساءکم» به «زنانتان را زنده می‌گذاشتند و از آنان سلب حیا می‌کردند» ترجمه شده است. مترجم در پاورقی چنین گفته است: «یستحیون از استحیاء است که در اینجا هم حیات و هم حیا را معنا می‌دهد».

گرچه هم واژه «حیا» به معنای شرم نیز به باب استفعال برده می‌شود، اما استحیاء از ماده حیا به مفهوم شرم در اینجا معنا نمی‌دهد. سلب حیا کردن معنای «یستحیون» نیست؛ زیرا اولاً در مفهوم استفعال طلب وجود دارد و اگر از این باب باشد باید به درخواست شرم ترجمه شود که برخلاف مفهومی است که مترجم آورده است. ثانیاً استحیاء از ماده «حیا» به معنای شرم لازم است و معمولاً با حرف «من» متعدی می‌شود و اگر در آیه از این ماده گرفته شده باشد، باید یستحیون من... باشد که باز هم با آنچه مترجم منظور است، تفاوت دارد. به نظر می‌رسد که معنای درست آن همان «زنده نگه داشتن است که با کشتن پسران هم تناسب دارد».

۱۱. در ذیل ترجمه آیه ۵۳ همین سوره که چنین است: «و چون موسی را کتاب و فرقان [جداکننده حق از باطل] دادیم...»، آمده: اینجا «فرقان» بعد از کتاب دلیلی است بر این حقیقت که کتاب تورات به خودی خود فرقان و معجزه ربّانی نبوده است. ولی بر حسب آیاتی چند قرآن هم کتاب است و هم فرقان که به خودی خود معجزه و از تمامی معجزات هم برتر است. برای من خواننده این برداشت از پشت سر هم آمدن «کتاب و فرقان» چندان روشن نیست. مگر ایرادی وجود دارد که در آیه کتاب موسی (ع) به وصف کتاب و فرقان آمده باشد و هر دو واژه اشاره به یک واقعیت باشد؟

۱۲. در آیه ۶۲ همین سوره می‌خوانیم: «بی‌گمان، کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و نصرائیان و صابئان [التقاطیان]...».

ظاهرأ صابئان فرقه‌ای خاص و موحد بودند و هنوز هم بقایای آنان در استان خوزستان وجود دارد و برای مردم آن روز کاملاً شناخته شده بود. دلیلی ندارد آن را به مفهوم عام «التقاطی» بگیریم.

۱۳. در ترجمه آیه ۱۴۳ همین سوره چنین می‌خوانیم: «و بدین گونه ما شما [معصومان محمدی (ص)] را امتی واسطه (میان رسول و امت) قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید، و پیامبر (نیز) بر شما گواه باشد...».

آمیختن دیدگاه‌های کلامی در ترجمه قرآن چه مقدار رواست؟ اگر قرآن چنین ترجمه شود و پیروان هر گروه و مذهبی دیدگاه‌های مذهبی و گروهی خودشان را در ترجمه قرآن به کار بگیرند، آیا می‌توان به ترجمه‌ها اعتماد داشت؟ اگر چنین حقی برای ما شیعیان وجود دارد، چرا همین حق برای دیگر شیعیان از قبیل زیدیان، اسماعیلیان و... یا غیر شیعیان چون ظاهریان، خوارج، اهل سنت و... نباشد؟ و اگر برای همه چنین حقی باشد، ترجمه قرآن چه سرنوشتی خواهد داشت؟ اگر مترجم محترم بگویند که ما شیعیان بر حق هستیم و در روایات شیعه چنین تفسیر شده است، پاسخ نگارنده آن است که کدام پیرو مذهب و گرایشی است که گرایش خودش را ناحق بداند و در عین حال بر آن گرایش استوار بماند. و یا کدام مذهب و گرایشی است که برای مذهب و گرایش خود دلایل عقلی یا نقلی نداشته باشد؟ به گمانم اگر در ترجمه قرآن این قبیل گرایش‌ها را دخالت ندهیم، به سلامت قرآن از تحریف معنوی در آینده بیشتر کمک خواهیم کرد.

آنچه یاد شد نگاهی اجمالی به بخشی از ترجمه آقای دکتر محمد صادقی تهران است. بدیهی است که همه این ترجمه نیازمند نقد و بررسی و در نهایت اصلاح و بازبینی است. امیدواریم افرادی که دستی در ترجمه قرآن دارند با ارائه نقدها و پیشنهادات، در بهبود ترجمه مزبور اقدام کنند و مترجم محترم با سعه صدر در چاپ‌های بعدی اصلاحات لازم را اعمال کند.

